



بررسی کهن الگوی «سایه» یونگ در داستان سلمان و افسال ابن سینا

مریم بهنام

دانشجوی کارشناسی ارشد ادیان و عرفان دانشگاه تهران

علی عابدی

دانشجوی کارشناسی ارشد ادیان و عرفان دانشگاه تهران

چکیده

یکی از روش های راهگشا در تفسیر متون عرفانی روانکاوی است چراکه روان و ادبیات پیوند تنگاتنگی دارند. در این رویکرد بحث محوری، ناخودآگاه است. یونگ در مباحث انسان شناختی آن را به دو ساحت فردی و جمعی تقسیم می کند، محتوای ناخودآگاه جمعی را کهن الگو تشکیل می دهد که دلالت بر قالب هایی در فرهنگ بشر دارد که به درازای تاریخ است. ناخودآگاه جمعی یک حالت روانی متشکل از نیروهای موروثی در طول تاریخ است و خودآگاهی یا بخش هشیار استوار بر آن است. الگوهای مشترکی را در بین ملل و فرهنگ های می توان دید. یکی از کهن الگوهای مهم، سایه است که بیانگر جنبه تاریک یا حیوانی است. در این داستان در زن سلمان متجلی می شود. این الگو را می توان با مفهوم نفس در عرفان اسلامی در انسان شناسی مقایسه کرد، قوه ای در کنار جسم که انگیزه و اعمال آدمی را تحت تاثیر قرار میدهد. سالک با کمک مرشد خویش و شهود در پی رهایی از بند آن است. ادبیات یکی از عرصه های ظهور آن است چرا که خود شگفتی های روح انسان را متجلی می کند. در این مقاله به واکاوی کهن الگوی سایه در «داستان سلمان و افسال» با روش تحلیلی-تفسیری از طریق مطالعه کتابخانه ای خواهیم پرداخت.

کلید واژه: کهن الگو، سایه، ناخودآگاه، سالک، نفس

۱. مقدمه

از ابتدای شکل گیری اجتماعات بشری، انسان همواره در حال تلاش برای نمادپردازی اسرار درون خویش بوده است. بعضی از آنها در آثاری خود را متجلی کردند مانند طرح های منقوش در غارها، داستان ها و افسانه ها. این ها را نمی توان صرفاً زاینده ای از تجربه در دنیای خارج یا محسوس دانست بلکه بخشی از آن برآمده از تجربیات دنیای درون بوده است که در بیرون خود را به نحوی نشان داده اند. مکتب روانکاوی توجه خود را به این مقوله معطوف کرده است.

مفهوم «ناآگاه بودن از خود» هر آنچه را حقیقت مطلق می پنداریم مورد سوال قرار می دهد و فرش مطلق را از زیر پای حقیقت جویان و مطلق گرایان می کشد. (یاوری، ۱۳۸۷). خلاق ترین و رادیکال ترین دستاورد تئوری فروید روش خردستیز است یا به بیان بهتر تئوری ضمیر ناخودآگاه است. او نشان می دهد بیشتر چیزهایی که آنها را آگاهی می دانیم واقعی نبوده و در ضمیر خودآگاه یا هشیار وجود ندارد. یونگ نیز معتقد است هرچه ما مشی زندگی خود را به اقتضای عقل گسترش دهیم از امکان عناصر غیر عقلانی کاسته ایم در حالی که واقعیت زندگی این است که ما نمی توانیم از تاثیرات روان در اعمال خود چشم پوشی کنیم.

انگاره های فروید تایید میکند که ما اغلب از روان ناخودآگاه خویش روی گردان هستیم و حتی آن را زباله دان تاریخ می دانیم در حالیکه شناخت کنونی ما نشان میدهد ناخودآگاه پدیده ای است که دست کم مانند خود طبیعت خنثی است و تمامی چشم اندازهای طبیعت انسانی مانند روشنائی و ظلمت، زشتی و زیبایی را در خود دارد (یونگ، ۱۴۰۳). ناخودآگاه زهدان خودآگاه و نطفه امکانات جدید زندگی است. جنبه خودآگاه روان را شاید بتوان به جزیره ای تشبیه کرد که از درون دریایی سربرافراشته و ما تنها بخشی از آن را که از آب بیرون است می بینیم در حالیکه قلمرو ناشناس پهناورتری در زیر آب گسترده است و این چنین قلمرویی را می توان به ناخودآگاه تشبیه کرد (فورد هام، ۱۳۹۳).

«ما در این کمر بند گسترده ی ناخودآگاهی، که از نقد و نظارت خودآگاه مصون است، بی دفاعیم و در معرض انواع تاثیرات و فسادهای روانی قرار داریم. چنان که با وجود همه خطرات در برابر خطر عفونت روانی^۱، فقط وقتی می توانیم از خود محافظت کنیم که بدانیم چه چیزی ما را تهدید می کند، و چگونه، کجا و چه وقت حمله آغاز خواهد شد.» (یونگ، ۱۳۸۴)

خودآگاه از روان ناخودآگاه جوانه می زند و همراه و یا حتی به رغم آن به عمل می پردازد. برخلاف کسانی که ذهن را تظاهر و یا پدیده ثانوی «شبحی در اندرون یک ماشین» می دانند یونگ بر واقعیت روان تاکید می کند و واقعیت آن را کمتر از جسم نمی داند (مورنو: ۱۴۰۲). ناخودآگاه لزوماً ناشناخته نیست بلکه صرفاً یک امر «ناشناخته روانی» است. به طوری که بی واسطه درباره ی آن چیزی نمی دانیم و امری سیال و بی ثبات است، (یونگ، ۱۳۷۴). به تعبیر ویلیام جیمز «حاشیه خودآگاهی» است.

اختلاف عقیده بین یونگ (مکتب زوربخ) و فروید (مکتب وین) در محرک و انگیزه رفتار انسان رخ می دهد. در نزد فروید مفهوم ناخودآگاه تنها جایگاه امیال سرکوب شده یا فراموش شده است. یونگ تقسیمی دوگانه از روان ناخودآگاه آدمی به دست می دهد: ضمیر ناخودآگاه فردی^۲ و ضمیر ناخودآگاه جمعی^۳. ناخودآگاه فردی در برگیرنده رویدادها، خاطرات و آرزوهایی است که به زندگی خود فرد مربوط می شود. ضمیر ناخودآگاه جمعی میراث تجربیات بشر است که با «تصاویر ازلی» پیوند خورده اند؛ مثال معروف در

¹ Psychic infection

² Personal unconscious

³ collective unconscious

این زمینه کوه یخ است، در زیر آگاهی و سطح هشیار که به آن واقف هستیم سطح بسیار بزرگتری از خاطرات و احساسات وجود دارد که ناخودآگاه فردی اند و در زیر آن دریای ژرف ناخودآگاه جمعی قرار دارد که تاریخ بشر است و هر آنچه در آن فرو می رویم بیشتر بسط پیدا می کند.

«ناخودآگاه شخصی بر لایه ای عمیق تری تکیه دارد که شخصی و اکتسابی نیست بلکه ذاتی و فکری است. این لایه عمیق تر ناخودآگاه جمعی نام دارد چرا که بخشی از ناخودآگاه جهانی است که با روح شخصی فرق دارد.» (Jung: ۱۹۶۰).

محتوا و درون مایه اصلی این ضمیر ناخودآگاه جمعی را تصاویر بالقوه تشکیل می دهد که نام «کهن الگو» را بر روی آنها می گذارد. کهن الگو که درون مایه ساحت ناخودآگاه جمعی است بخشی از تاثیر خود را در خودآگاه یا قسمت هشیار نشان می دهد. در پیوند دو مکتب روانکاوی و ادبیات اولین چیزی که به ذهن می آید میزان کارآمدی یکی در فهم دیگری است، اما این نه یک نگاه تقلیل گرایانه بلکه راهگشاست. رابطه روانکاوی و ادبیات رابطه دو نظام اندیشه است. زبانی شدن ساختار ناخودآگاه با متن شدن روان باعث نزدیکی آنها بهم می شود یعنی یکی از راه دیگری سخن می گوید. از آنجایی که روانشناسی فرآیند های روانی را مطالعه می کند و روان آدمیست که در بطن تمام آثار و هنرهاست پس در تفسیر متون نیز می توان از این مکتب سود برد. از طرف دیگر یونگ بسیاری از روان نژندی ها در مسائلی مانند غریزه، اسطوره و عشق در آن جریان دارد بیشتر بررسی می کند. از آنجایی که در داستان سلمان و افسال نیز چنین بن مایه هایی و همچنین ساحت اخلاق که در داستان وجود دارد، با رویکرد روانکاوی می توان بدان پرداخت. چنین نگاهی در تفسیر متن ما را وادار می دارد تا ببینیم از چیزی به نام روان جمعی در زیر متن می توان نام برد و تشخیص و تاثیر آن تا چه حد می تواند تفسیری جدید و راهگشا در کنار سایر تفاسیر ارائه دهد.

۲. پیشینه پژوهش

علی محمدی و مریم اسمعلی پور، در مقاله بررسی کهن الگوی آنیما در غزلیات مولانا (۱۳۹۰)، کهن الگوی آنیما که روح زنانه در وجود مرد است پرداخته اند و به جنبه های مثبت و منفی آن در دیوان شمس با آوردن مثال بررسی کرده اند. این پژوهشگران، در مقاله دیگری به بررسی تطبیقی کهن الگوی سایه در آراء یونگ و رد پای آن در غزل های مولانا (۱۳۹۰) پرداخته اند و وجوه خودشناسی و خداشناسی را نشان داده اند. خزانه دارلو، یوسف پوریاسری، نقدی بر بعد تعلیمی رویا در حکایت «آن پادشاه زاده که پادشاهی حقیقی به وی روی نمود» از مثنوی با توجه به نظریه ی یونگ و فروید پرداخته اند. این پژوهش نشان می دهد که «رویا» شاهراه دستیابی به ضمیر ناخودآگاه انسان است که به تطبیق کهن الگو های یونگی در این داستان با شخصیت ها می پردازد. روضاتیان، میرباقری فرد و مهنوش در مقاله نقد و تحلیل کهن الگوی سایه با توجه به مفهوم نفس در عرفان (۱۳۹۱)، نفس را با توجه به کهن الگوی سایه یونگی در دو متن کشف المحجوب و رساله قشیریه مورد بررسی قرار داده اند.

تاکنون پژوهش مستقلی در باب بررسی این داستان طبق الگوی کهن الگو سایه انجام نشده است لذا از آنجا که این فهم می تواند در فهم داستان بسیار راهگشا باشد پرداختن به دارای اهمیت است.

۳. روش تحقیق

¹ Archetype

یونگ سایه را متعلق به ساحت حیوانی آدمی می‌داند. وجود پایین تر و کهنتری که زمانی بهتر خود را نشان می‌دهد که ما شخص نامعقولی را دوست داریم، آن بخشی است که از آن شرم داریم یا به عبارتی همه ی چیزهایی که نمی‌خواهیم درباره خود بدانیم. اهداف آن سست گونه و پست است و به طور کلی در تضاد با نظام اخلاقی حاکم است. بنابراین جنبه منفی و ناخوشایند شخصیت را ترسیم می‌کند که کیفیات نامطلوبی را که شخص می‌خواهد پنهان کند در آن است؛ این لایه، جنبه طبیعی، اولیه و بی ارزش و پست انسانی است و یکی از چهره های پلید در ناخودآگاه جمعی انسان ها دانسته می‌شود. بخشی که وجود آن ضروری و بدون آن انسان وجود ندارد. در ادبیات و هنر خود را در قالب موجود زشت، بت پرست، شیطان و جادوگر نشان می‌دهد، به عنوان مثال مکبث در آثار شکسپیر نمونه ای از سایه است.

برای آگاهی از سایه، باید به جنبه های مختلف شخصیت خود اعم از خوب یا بد پردازیم و آن جنبه ها را واقعی و زنده بدانیم. اذعان به وجود سایه در خودآگاه شخصی غالبا با مقاومت رو به رو می‌شود. می‌توان چنان گفت که آن دیگری فرومایه که بیرون و در قالب دیگری می‌بینیم، درواقع بخشی از خود ماست. هنگامی که در می‌یابیم آن چه زیر میکروسکوپ می‌بینیم تنها بازتاب خود ماست و تنها وارونه من خودآگاه نیست پس دیگر ضرورتی ندارد آن را جدا از خود بدانیم، بلکه امری دو سویه است که می‌تواند مخرب یا سازنده باشد. سایه نمایانگر صفات ناشناخته یا کمتر شناخته شده «من» است که از برخی جهات برآمده از منبعی خارجی از زندگی شخصی فرد است. این سایه ها حتی در شرایط عادی و روزمرگی خفته‌اند و منتظر فرصتی هستند تا به خودآگاه پرتاب شوند. وقتی طعمه ای پیدا می‌کنند از طرفی میل شکار آن را دارند و از طرف دیگر ترس از گزند آن و بسته به نوع و میزان آگاهی انسان، متجلی می‌شوند.

«سایه نزدیک ترین چهره به خودآگاهی است و جزء اولین بخش های شخصیت نیز هست که در تحلیل، ضمیر ناخودآگاه خود را ظاهر می‌کند» (یونگ: ۱۳۹۰).

روبرو شدن با این ساحت آسان نیست و نیاز به شجاعت دارد به طوری که ما باید آنها را شناسایی و سپس از آن رها شویم. همه ی ما از نگاه کردن به هیولاهای ترسناک درونمان می‌ترسیم. به ما توصیه می‌شود که به آنچه پنهان است کاری نداشته باشیم اما دقیقا همان موقعی که به آنها کاری نداریم به بیرون می‌جهند (رابین، ۱۳۹۱). فرد نمی‌تواند با سایه خود گفتگو کند یعنی نه می‌تواند آن را اصلاح کند و نه می‌تواند خود را با آن سازش دهد. البته نمی‌تواند از آن هم صرف نظر کند چراکه انگیزه های غریزی ناخودآگاه در حیطه اختیارات او نیستند. (یونگ، ۱۴۰۱) بنابراین برای رویارویی با این جنبه از خود، باید یک روندی را بنام «فردانیت^۱» طی کنیم. فردانیت فرآیندی است که دنباله رو جریان طبیعی حیات است، زمانی در فرد متحقق می‌شود که فرد به یک کل (a whole) تبدیل شده باشد. از آنجایی که همیشه خودآگاه با ناخودآگاه در ارتباط است و بر روی هم تاثیر می‌گذارند پس باید بین آنها توازن شکل بگیرد. به عبارت بهتر یعنی سازگاری و همساز شدن خودآگاه و ناخودآگاه. این حکمی شجاعانه و دردناک و در عین حال ضروری است. تنها از راه شناخت حدودی ضمیر ناخودآگاه است که یکپارچگی فردانیت امکان پذیر می‌شود. فردانیت سلوکی خطرناک است زیرا که در ناخودآگاه ما عناصر منفعلی هستند که وقتی به آنها می‌پردازیم ممکن است جوش و خروشی حاصل شود. در واقع یک مسیر پریسک و پرپیچ و خم است که دایره وار است و نقطه عزیمت آن مواجهه با سایه خود است. این کهن الگو، قابل مقایسه با نفس عرفانی است که در ضمیرناخودآگاه عمل می‌کند. البته با هم تفاوت هایی دارند مثلا در عرفان به طور آگاهانه سالک به انجام آن مبادرت می‌ورزد اما در فردانیت یونگی معمولا غیرآگاهانه رخ می‌دهد. این فرآیند در روانکاوی یونگ معمولا گاهی با

¹Individuation

حضور پیر فرزانه در روایا که آن هم یکی از کهن الگوهای مهم است اتفاق می‌افتد که نمونه‌ی آن در عرفان اسلامی مانند لطف، جذبات و بارقه‌های الهی است که بر فرد نازل می‌شود و شخصی به نام پیر به عنوان راهنما برای سالک داریم.

۳.۴. ویژگی‌های سایه

از ویژگی‌های سایه عاطفی بودن، فراگیری و خودمختاری است از این روست که نمی‌تواند داوری اخلاقی کند. در شناخت شخصیت پرداختن به آن لازم است چرا که هرچه سایه را نادیده بگیریم سرکش تر، سیاه تر و غلیظ تر می‌شود. شناخت آن از این جهت ضروری است که قادر است روان ما به برخورد و تعامل مستقیم با خودآگاه و دارد و اگر آن را یکسره سرکوب کنیم هیچ راهی برای امکان‌ها باقی نمی‌ماند. راز ناهشیار به مراتب زبان‌بارتر از راز هشیار است. نباید در راه‌هایی از جنبه‌ی تاریک خود باشیم بلکه باید با آن به نوعی کنار بیاییم (مورنو، ۱۴۰۲). البته باید در نظر گرفته شود که سایه می‌تواند شامل میل‌های بد یا خوب باشد، به همین دلیل ارتباط برقرار کردن آن با خودآگاه باید با دقت و هشیاری بالا صورت بگیرد.

«اینکه سایه دوست ما یا دشمن ما بشود بستگی تام به خودمان دارد و لزوماً همواره رقیب ما نیست. درست همانند هر جریان بشری با آن زندگی می‌کنیم و باید دوستش بداریم منتها بنا به شرایط گاهی با او کنار می‌آییم و گاه در برابرش می‌ایستیم. سایه تنها زمانی دشمن می‌شود که نادیده گرفته شود یا به درستی درک نشود» (یونگ: ۱۴۰۳).

از مهم‌ترین ویژگی‌های آن داشتن حال و هوایی «رازورزانه»^۱ است که بر روی عواطف اثری متناسب با آن می‌گذارند. این‌ها در بیشتر اوقات شخص را با شور و شوقی بی‌نظیر و نیز با منطقی بی‌امان، به سوی هدف خود می‌کشانند و ذهن را تصرف و تسخیر می‌کنند به طوری که شخص به رغم استیصال‌آمیزترین مقاومت‌ها، نه می‌تواند و نه سرانجام می‌خواهد از آن‌ها رهایی یابد. از دیگر ویژگی‌های آن هم نشینی نزدیک با غریزه است؛ و برای همین نماینده عناصر اصیل روح هستند اما منظور هوش نیست زیرا که آن راهبر حیات است. این دو در کنار یکدیگر به شکل بازتاب‌هایی در ذهن ما از اضدادی که زیربنای کل انرژی روانی اند وجود دارند و هیچ یک به خودی خود خوب یا بد نیستند (یونگ، ۱۳۷۴).

۵. سلمان و ابسال

۱.۵. نزد ابن‌سینا و متون مشابه

این داستان را نخستین بار حنین بن اسحاق (متوفی ۲۶۰ یا ۳۶۳ ه.ق) از یونانی به عربی ترجمه کرده است. بعد از وی ابوعلی سینا (۴۲۸-۳۷۰ ه.ق) در نمط نهم اشارات ضمن شرح مقامات عارفان به داستان سلمان و ابسال به شکل رمز و معما اشاره کرده است. فخر رازی آن را لغز (چیستان) نامیده است و خواجه نصیرالدین طوسی آن را رد کرده است و خود خواجه داستان را طبق دو روایت حنین بن اسحاق و ابن‌سینا نقل کرده است. بعد از شیخ الرئیس کسانی نظیر ابن‌طفیل، شرف‌الدین عبدالله شیرازی و جامی نیز روایت‌هایی از آن داشته‌اند (سجادی، ۱۳۸۲). امین‌الشریعه سبزواری نیز در عصر مشروطه به شکل منظوم آن را باز آفرینی کرده است.

¹ Mysterious

در ترجمه شرح نمط نهم اشارات نوشته ابوالقاسم پورحسینی چنین آمده است: اگر عارف و اهل بصیرت و صاحب‌دلی هستی و چنان چه داستان سلمان و ابراهیم را شنیده‌ای، بدانکه منظور از سلمان مثل تو (نفس تو) و سرگذشت تو است و مراد از ابراهیم مقام و درجه‌ی تو در مقامات و مراحل عرفان. بنابراین بکوش و تا جایی که می‌توانی رمز و معمای را که در این داستان مستتر است را دریابی و راز آن را بگشایی. چون بر این دو تاویل وقوف یافتی آنگاه به رمز و حل آن مبادرت نما و اگر چنین کنی از سیاق حکایت و شیوه داستان آن را مطابق احوال عرفا چنین درخواهی یافت (پورحسینی، ۱۳۴۷).

۲.۵. بینامتنیت با متون همزمان

هر متنی تلاقی گاه متون بی‌شمار دیگر است و در ارتباط با متون دیگر وجود دارد. (ابیرمز، ۱۳۸۷) هیچ متنی از سایر متون نمی‌تواند جدا باشد، به عبارت بهتر در خلا ایجاد نمی‌شود، ارادی یا غیرارادی از آثار قبل از خود تاثیر می‌پذیرد.

وجود شر چه در عالم و چه در انسان همواره مسئله‌ای است که قدمت آن به شکل‌گیری اولین اجتماعات بشری برمی‌گردد. حتی با ظهور مسیح نیز بلایا پایان نمی‌پذیرد، حتی پدر آسمانی با همه مهر و محبت خود همواره ممکن است بر بشر خشم خود را نازل کند. طبق عبارت صریح انجیل ظهور مسیح با دجال همراه است، در قرآن کریم نیز در کنار آیاتی که بیانگر لطف خداوند باشد همواره آیات قهر و غضب الهی به چشم می‌خورد. بنابراین این تصور که به طور کلی خیر مطلق وجود داشته باشد نگاهی واقع‌بینانه نیست و حتی تجربه زیسته ما هم وجود این را تصدیق می‌کند. داستان حضرت یوسف (ع) و زلیخا نمونه خوبی است برای تطبیق با داستان سلمان و ابراهیم چراکه ابن سینا حافظ قرآن بوده و احتمال زیاد بر خوانشی که از این داستان داشته این نگاه تاثیر گذاشته است. همان طور که در سنت‌های فکری و دینی داریم آدمی دو بعد حیوانی و الهی دارد، شیطان و رذالت‌های اخلاقی که کارکردی سرکشانه و غیرقابل کنترل دارند همین مصداق سایه را بازنمایی می‌کنند. در ادبیات شرقی، متون دینی و عرفانی جهان مفهوم سایه خود را در قالب مفاهیمی مانند شر، اهریمن، جادوگر یا نفس اماره، چیزی که پلید و زشت است، نشان می‌دهند. این مفهوم در عرفان با نام نفس بدان پرداخته می‌شود به طوری که یکی از راه‌هایی که سالک در جهت خالص کردن خود و از بین بردن شهوت تنانه باید طی کند مبارزه دائمی با این جنبه حیوانی که در بند مادیات است و هیچ فکری جز التذاذ به آن ندارد می‌باشد. در داستان سلمان و ابراهیم نیز چنین مفهومی به چشم می‌خورد که فرد دائماً مورد هجوم غریزه و شهوت است، مانند رفتارهای زلیخا با حضرت یوسف. به طوری که او به مبارزه علیه آن برمی‌خیزد و تا جایی که حریف آن می‌شود و جذبات الهی به او کمک می‌کنند. مفهوم اخلاق و مقابله با غریزه پست حیوانی در این داستان نیز به خوبی قابل تشخیص است.

مشابهت‌های ظاهری (وگاه باطنی) میان بعضی مفاهیم یونگی با عرفان شرق به اندازه‌ای است که مشکل را آسان می‌کند... اگر این روزنه را در چار دیواری روانشناسی ژرف بین یونگ بگشاییم، افقی آشکار می‌گردد که در روشنایی آن بهتر می‌توانیم معنای رمزی بعضی اساطیر و قصه‌های خود را بیابیم (ستاری، ۱۳۶۸).

۳.۵. داستان سلمان و ابراهیم^۱

خلاصه‌ی داستانی که ابن سینا نقل کرده بدین صورت است: در روزگارهای قدیم دو برادر بودند که برادر کوچکتر، ابراهیم، تحت حمایت برادر بزرگتر خود بزرگ شد. از ویژگی‌های او زیبارویی، هوشمندی، خردمندی و عقیف بودن است. سلمان ازدواج کرده بود و همسری زیبارو داشت که زن دل‌بسته برادر شوهر خود (ابراهیم) شده بود. برای هوس و کامجویی خود از شوهر

^۱ این داستان خلاصه شده سلمان و ابراهیم ابن سینا نوشته ابوالقاسم پورحسینی (۱۳۴۷) است.

خود می‌خواهد ابدال برای تربیت و تعلیم فرزندان‌شان به خانه آنها بیاید. روزی زن در خلوت عشقش را به او اظهار کرد و ابدال سرباز زد. زن چاره دیگر اندیشید و خواست که خواهرش را به عقد ابدال دریاورد تا همیشه در کنار او باشد و با خواهرش صحبت کرد که به این شرایط آنها را به ازدواج هم در می آورد که ابدال تنها برای او نباشد، او هم بتواند با وی معاشرت کند. زن به ابدال نیز گفت خواهرم باکره ای پرشرم و باحیاست و تنها در شب با او به بستر برو. ابدال این را پذیرفت و چون شب زفاف شد، زن سلمان به جای خواهرش در بستر خوابید و ناگهان نتوانست نفس خود را کنترل کند و به او نزدیک شد. ابدال شک کرد و با خود گفت دوشیزگان با شرم و حیا هستند. ناگهان از آسمان برقی فروزان تابید و چهره زن آشکار شد و او پیش برادر آمد و واقعه را شرح داد و به او پیشنهاد داد که به سپاهیان بپیوندد و سرزمین هایی را برای او فتح کند. وقتی برگشت فکر کرد عشق زن برادرش خاموش شده ولی متوجه شد که آتش عشق و شهوت هنوز در او زبانه می کشد و برای همین دوباره راهی میدان جنگ شد. زن از حيله گری خود به برخی لشکریان مال و ثروت داد تا او را در میدان تنها بگذارند و در حالیکه او زخمی شده بود او را رها کردند تا اینکه حیوانی وحشی به سوی او آمد و پستان خود را در دهان او گذاشت و او از مرگ نجات پیدا کرد. زن برای نابودی او حيله دیگری به کار بست به طوری که از آشپز و پیش خدمتان خواست در غذای او سمی زهر آگین بریزند؛ بدین تربیت موفق به قتل او شد. سلمان از مرگ برادر بسیار آزرده شد و تخت شاهی را به هم پیمانان واگذر کرد. بعد از برکناری از تخت گاهی الهامات غیبی بر او وارد می شد و در این بین حقیقت مرگ برادر از سوی خداوند برای او آشکار شد و او سرانجام همسر، آشپز و پیش خدمت را با همان سم به هلاکت رساند.

۶. مفاهیم اخلاقی و کهن الگو

درون انسان دیوی است خفته، به همان قدرت و شهوت و به همان اندازه اسیل و اولی (یونگ، ۱۳۹۸). ناخودآگاه کشش و میلی کودکانه دارد؛ آرزویی است که از نخستین سال های زندگی فرد به میراث مانده است و گاهی با وضع و شرایط و ملاحظات اخلاقی کنونی مناسبتی ندارد و به همین جهت واپس رانده می شود. عنصری به نام اخلاق همواره وجود دارد که شخص را تحت تاثیر قرار می دهد:

روان نژند شخص می کوشد خود را با معیار های اخلاقی حاکم منطبق کند و به نوعی وارد جنگ داخلی می شود یعنی هم می خواهد بر میل خود سیطره پیدا کند و هم می خواهد از بند قیدهای اخلاقی هم رها شود. زمانی که فرد نتواند این جنبه های درون خویش را ببیند. این نشانه ها ظهور می کنند که آنها تجلی روح ناشناخته انسان هستند. فروید معتقد است به این علت تحقق غیرمستقیم آرزوهای ناشناخته هستند چراکه اگر آگاهانه بودند با معیارهای اخلاقی فرد در تعارض قرار می گرفتند. (یونگ: ۱۴۰۱)

فروید معتقد است کسانی که بیش از حد پای بند به موازین اخلاقی هستند طبیعت غریزی خود را سرکوب می کنند. مفهوم لیبیدو^۱ در نزد او ناظر بر نیروی غریزه زیستی و شور زندگی است. در مکتب فروید اصول اخلاقی لوحه های قانون که از کوه سینا نازل شده باشند نیستند بلکه از کنش انسان سرچشمه گرفته است و به اندازه انسانیت قدمت دارد. هرکسی درون مایه ای از آن را در خود دارد زیرا بدون چنین زمینه ای زندگی اجتماعی ممکن نبوده است. هر زمان که ذهن بی باکانه در سرزمین امور ناشناخته پا می گذارد بروز یکسری چالش ها اجتناب ناپذیر است بنابراین وضع احکام اخلاقی برای آن ما را به یک تنش

¹ Libido

درونی وا می‌دارد. با گسترش روزافزون تمدن توده‌های انسانی زیر یوغ اخلاق رفتند. تدابیر و مراجع هرچه می‌خواهد باشد باید در نظر گرفته شود که انسان هم یک بخش از سرشت اش حیوانی است و مادامی که جسم او وجود دارد آن هم وجود دارد البته می‌تواند در عین حال از مکارم روحی نیز برخوردار باشد. به بیان بهتر حیوانیت زیاد انسان متمدن را مسخ می‌کند و مدنیت زیاد حیوانات بسیار به وجود می‌آورد. (یونگ، ۱۳۹۵).

آنچه ما "خودآگاهی انسان متمدن" می‌نامیم به گونه‌ای از غرایز اصلی جدا شده است یعنی غرایز بدون آنکه از بین بروند ارتباط خود را با خودآگاه به گونه‌ای غیرمستقیم نشان می‌دهند. این غرایز خود را به شکل روان نژندی‌ها، خطاها و بدخلقی‌هایی ممکن نشان دهند. وجود این عوامل ناخودآگاه و تاثیر آنها مدیون خودمختاری کهن الگوهاست. (یونگ: ۱۴۰۳، ۱۲۱) بنابراین به دلیل موروثی بودن در قلمرو غرایز قرار می‌گیرند.

"غرایز بسیار محافظه‌کارند و پویایی و شکلشان هم بسیار کهن پنداشته می‌شود. غریزه چیزی نیست جز تکانه کور و نامشخص، چون ثابت شده که با یک وضعیت بیرونی مشخص مانوس و سازگار گردیده است. این شرایط اخیر شکلی خاص و کاستی ناپذیر به آن می‌بخشد. همان‌طور که غریزه اصیل و بدعت‌گذار است، شکلش نیز کهن سال، یا به بیان بهتر کهن نمونه وار (archetypal) به نظر می‌رسد. غریزه حتی دیر سال تر و محافظه کارتر از شکل جسمانی است." (یونگ، ۱۳۸۴)

۷. تفسیر

ابن سینا قسمت مهم میراث فلسفی خود را بر رمز استوار ساخته است، که شاید به دلیل میراث یونان باشد. قصه سلامان و ابدال رمزی است که ممکن است روح عمومی تمدن آن عصر باشد؛ چه فکر اسلامی در دو جهت پخش شده بود: جهش غیبی و نامرئی و جهش واقعی و حسی. به ناچار باید در اولی دقت کرد و به دومی پناه برد پس به رمز باید متوسل شد (سجادی، ۱۳۸۲). این داستان تقسیم می‌شود به شخصیت و حرکت و هر یک رمزی است از جنگ طبیعی با قوه، در اینجا به ناچار قوا به جنگی سخت می‌پردازند و همه آنها هدف خاصی ندارند بلکه بعضی می‌خواهند به آسمان بروند و برخی به سوی زمین. آدمی صحنه نمایشگاهی است که قوای مزبور با یکدیگر در نبردند. ابن سینا قصد دارد آدمی را به سمت خدا سوق دهد و این داستان حاکی از سیر و حرکت و به نوعی نبرد اوست (همان، ۱۳۸۲). یونگ نمادها را سویه آشکار کهن الگوهای ناآشکار می‌داند و رویاهای عمیق و آفرینش‌های ادبی و هنری را زمینه تجلی آنها. هر آفرینش هنری و هر کلام جادویی از ناخودآگاه جمعی حکایت دارد. (یاوری، ۱۳۹۶)

این دو بعد جسمانی و روحانی هر کدام دو سویه مثبت و منفی دارند و اینگونه نیست که خیر مطلق یا شر باشند و هر دو نیازمند شناخت و پرورش هستند. مفهوم نفس وجودی در انسان است که در عرفان و فلسفه معمولاً ناظر به یک بخشی است که باید مهار شود و اگر چنین نشود آسیب‌زا می‌شود. در داستان سلامان و ابدال، کهن الگوی سایه یونگ را می‌توان از آن تعبیر به نفس کرد چرا که در تعریف نفس آمده است:

«جوهر مجردی است که در ذات نیاز به ماده ندارد؛ ولی در فعل نیاز به ماده دارد.» (سجادی، ۱۳۸۱)

در نزد یونگ نیز ناخودآگاه همیشه در حال پیدا کردن فرصتی است تا خود را به خودآگاه پرتاب کند و تاثیر خود را بگذارد و بخش هشیار هیچ‌گاه از تاثیر آن در امان نیست همان‌طور که نفس اماره نیز در تمام فرصت‌ها دام خود را پهن می‌کند.

۱.۷. کهن الگو در سلامان و اِبال

نمونه های کهن الگویی میراث تاریخی در فرهنگ های مختلف است و در اساطیر و داستان متجلی می شوند. صورت منفی عنصر مادی (عنصر زنانه ی موجود در روان مرد) اغلب به صورت زنان جادوگر که با نیروهای مرموز و دنیای ارواح یعنی ناخودآگاه در ارتباط هستند به تصویر کشیده می شود. (یونگ، ۱۴۰۳: ۲۷۱). عنصر نرینه و مادی به هر دو مستعد کشاندن رابطه به عالی ترین و مبتذل ترین سطح خود و ایجاد فضایی نامطبوع و خشم آلوده هستند. (یونگ، ۱۴۰۳). انیما اصل ازلی چهره مثالی است که از همه تجربه های پیشین درباره زن را در خود دارد و حوای درونی مرد، به نوعی آفت تن است. خود را در شکل نیروی بد ذات یا اهریمن در این داستان نشان داده است که دائماً سعی در فریب و اسیر کردن فرد دارد.

همان طور که گفته شد منظور یک روح دوجنسی درون هر فردی است به طوری که قسمتی از روح مرد انگاره زن را درون خویش حمل می کند. انیما دو سویه دارد؛ سوی مثبت دارای خصلت هایی رو به سعادت دارد اما سوی منفی آن که می تواند ویرانگر باشد، آن را سایه می دانند. این وجه با قواعد و هنجارهای بخش هشیار و نظام اخلاقی در تعارض است مانند زن اِبال. همین که اِبال تصمیم به ازدواج می گیرد یعنی انیمای خود را می جوید چراکه انیما مبتنی بر عمیق ترین واقعیت های زیستی و غریزی است؛ بنابراین از ساحت آگاهی کم کم وارد ساحت ناخودآگاهی می شود چراکه یونگ معتقد است برای دیدار با انیما حتما باید وارد ساحت ناخودآگاه شد. باید دقت شود در پیوند ازدواج میان دو فرد جنبه های جسمانی و روحانی با هم درگیر می شوند آنیموس و انیما بدون نیمه خود نمی توانند این مسیر را طی کنند. به عبارت دیگر من هشیار به هم نشینی با دیگری که هنوز به شناخت او نرسیدیم می پردازد، قهرمانی که قدم در این راه می گذارد قطعاً خطراتی او را تهدید خواهد کرد. در اولین وادی در شب عروسی اِبال با ساحت طرد شده خود یا سایه خود در قالب زن برادر روبرو می شود.

خواهر زن سلامان به همین دلیل پیشنهاد ازدواج را قبول می کند و زن سلامان نیز آنیموس خود یعنی روح مردانه خود را در قالب دیگری که برخلاف موازین و قواعد اخلاقی است در برادرشوهر خود دنبال می کند با اینکه ناکام می ماند اما لحظه ای از دست کشیدن برای رسیدن به اهداف شوم خود دست نمی کشد و تا پای جان او پیش می رود. پرسونا نیز نقابی است که در شب عروسی او به چهره می زند تا به اِبال نزدیک شود.

کهن الگوی خود به مثابه یک راهنمای درونی در خودآگاه است و یک مرکز تنظیم کننده ای است که باعث گسترش و رشد بالنده شخصیت می شود (یونگ، ۱۴۰۳). خود نیز مانند سایه، انیما و آنیموس جنبه های تاریک دارد که می تواند فرد را گرفتار خویش سازد او را به سمت جنون طلبی یا تخیلات فریبنده سوق دهد (یونگ، ۱۴۰۳). معمولاً گاهی به شکل حیوان نمود پیدا میکند که یاری دهنده است (یونگ، ۱۴۰۳) که نمونه ی آن در این داستان حیوانی است که بعد از جنگ به اِبال حیات می بخشد. خود اِبال نیز از نیروهای درونی خویش که بازدارنده هستند به نوعی استفاده می کند.

۲.۷. سلامان

روح به نفس حیوانی عشق می ورزد و بنا به الفتی که با آن دارد خواهان عروج نفس به مرتبه بالاتر و عروج کمالی است. اما نفس بنا به خصلت خویش در بند مادیات است. روح از عقل جزئی کمک می گیرد و نه تنها درمان نمی شود بلکه بر تعلقاتش نیز می افزاید سپس از اولوهیت کمک می طلبد. خداوند مرشدی (عقل کلی) برای او می فرستد. در پایان نفس حیوانی به سمت روح باز می گردد و به مقام نفس مطمئنه می رسد. (محمودی و ریحانی فرد، ۱۳۹۱). سلامان را می توان روح و همسرش را جسم در بند مادیات

دانست. جذبات الهی به همراه روح یا عقل کلی که همان سلمان است که می‌توان او را به نوعی انسان کامل دانست یاری بخش هستند. او یکبار برادر را به جنگ می‌فرستد که میتوان تعبیر به راه سیر و سلوک کرد می‌فرستد. در این میدان جنگ اتفاقات ناگواری رخ می‌دهد و او تا پای مرگ می‌رود. در انتهای داستان نیز شهودی برای او رخ می‌دهد و از حقیقت داستان و نحوه کشته شدن برادر باخبر می‌شود.

۳.۷. همسر سلمان

زن برادر ابدال همان غریزه شهوت در آدمی است که به اندازه تاریخ بشر قدمت دارد، وقتی خود را اظهار می‌کند چون با موازین و اصول اخلاقی حاکم بر اجتماع و فرد ناسازگار است طرد می‌شود و آن را نیرویی مخرب و منفی در داستان می‌بینیم و فرد مبارزت به مبارزه به آن به انواع گوناگون می‌کند در نتیجه آن هم سرکش تر می‌شود. همان طور که زن سلمان بعد از شب عروسی آرام نگرفت و به قتل ابدال در میدان جنگ و سپس با زهر ریختن در غذایش برآمد تا سرانجام او را کشت. وجود چنین عنصری که از آن به نفس اماره در عرفان اسلامی یاد می‌شود تنها اختصاص به دنیای درون ندارد بلکه طبق نظر یونگ می‌تواند در بیرون هم متجلی شود مانند زن سلمان و زلیخا.

همسر سلمان قوه جسمانی سرکش که شهوت او را احاطه کرده است و زمانی که به جای خواهرش در بستر می‌خوابد می‌خواهد نیت های بدخواهانه و سرکش خود را نیک جلوه دهد و به نوعی ابدال را فریب دهد تا اسیر آن شود. این نیرو در ناخودآگاه می‌ماند تا دوباره شرارت را نشان دهد این تلاش های مکرر زن برای فریب برادر شوهر خود که حتی بعد از جنگ هم ادامه یافت نشان دهنده همین است. در خصوص ویژگی شخصیت حيله گر یونگ چنین می‌گوید:

«از اعقاب او ناجی است و هم زمان مانند او، خدا، انسان و حیوان است. او هم مادون انسان و هم ابر انسان است. هم موجودی حیوانی و هم الهی است، که اصلی ترین و خطرناک ترین ویژگیش، ناخودآگاهی است. گرچه او واقعا شیطان نیست، از روی ناآگاهی و بی خبری محض، شرورانه ترین اعمال را مرتکب می‌شود. سایه چون برای هوشیاری "من" ناخوشایند است سرکوب می‌شود، شخصیت حيله گر نشان دهنده سطحی ناپیدا از هوشیاری است که قدرت اثبات و توضیح ندارد. سرکوب کردن آنها مانع از ناپدید شدن آنها می‌شود زیرا که مضامین سرکوب شده همان هایی هستند که بهترین شانس بقا را دارند. با ظهور یک باره آن در عالم بیرون سایه از بین نمی‌رود بلکه تاریکی و شرارت دود نمی‌شود و به هوا نمی‌رود بلکه وارد ناخودآگاهی می‌شوند که انگار انرژی از دست رفته و اگر دوباره در موقعیتی بحرانی قرار گیرد دوباره آشکار می‌شود. اگر حيله موفقیت آمیز باشد در رفیع ترین قله های تمدن، دنیای تاریکی ازلی به وجود می‌آید. تا در آن، همه خصیصه های شخصیت حيله گر مجال خودنمایی یابند.» (یونگ: ۱۳۹۸)

سایه زمانی دشمن ما می‌شود که نادیده گرفته شود یا به درستی درک نشود (یونگ، ۱۴۰۳: ۲۶۲). برای همین زن اقدام به کشتن او می‌کند. ابدال وقتی که با هجوم پی درپی و بحران های مختلف روبرو می‌شود. از برادر خود میخواهد به جنگ رود رفتن ابدال به میدان جنگ و اینکه افرادی می‌خواستند او را بکشند باز هم تجلی پیدا کردن سایه و نزاع بین خودآگاه و ناخودآگاه است که با شیر دادن حیوانی به او باز از این مهلکه نجات پیدا می‌کند... این بعد جسمانی-حیوانی نمی‌تواند و چه بسا نمی‌خواهد از وضعیت خود رهایی یابد بنابراین همواره به پستی می‌گراید و غریزه شهوت انگیز او را بیشتر در این باتلاق فرو می‌برد تا جایی که دیگر آن موازین اخلاقی حاکم بر برادر شوهر خود را زیر پا می‌گذارد. ظهور او در داستان را می‌توان نمونه تجلی سایه ابدال دانست. وجود شر یا

نیروهای خصمانه که در کهن الگوی جمعی بشر در تمام فرهنگ ها وجود دارند گاهی در یک شخص خاص متجلی می شوند. او یکی از نمونه ها و مجراهایی است که سایه خود را به نمایش گذاشته است.

۴.۷. اِبال

اِبال که نمایانگر کهن الگوی خود است، همواره با دو ساحت خودآگاه و ناخود آگاه درگیر است. یکی از اشتباهات او برخورد اشتباه با آنیمای منفی خود است و اینکه به طور تهاجمی از آن دوری می کند در حالیکه باید شجاعانه به مصاف آن رود. اولین برخورد بازدارندهٔ سرباز زدن اِبال و به جنگ علیه آن رفتن کاری است که فرد پای بند به اصول اخلاقی از خود نشان می دهد البته منظور آری گویی به خواسته زن نیست بلکه به جای فرار از آن باید به دنبال راه چاره منطقی و درست باشد و هرچه او بیشتر از آن فرار می کند، سایه گستاخ تر و سیاه تر می شود. آگاهی پیدا کردن او بر کار زن در شب زفاف آگاهی خودآگاه بر ناخودآگاه توسط جذبه و الطاف خداوند است. هم چنین رفتن او به جنگ نشانهٔ دیگر کشمکش بین خودآگاه و ناخودآگاه اوست. زنده ماندن او را می توان پیروزی فعلی خودآگاه بر ناخودآگاه دانست اما باز هم مورد هجوم آن قرار می گیرد. اِبال نماینده انسانی جسمانی است که قوه های او به مصاف هم می روند و هریک تمنیات خود را دنبال می کنند. این بستگی به فرد دارد که میدان به کدام می دهد، شخصیت او را از جهات زیادی می توان با حضرت یوسف و برخوردش با زلیخا شبیه دانست.

۵.۷. فردانیت

رمز و نشانه (سمبول) هیچ گاه خودآگاهانه به اندیشه رسوخ نمی کند، بلکه معمولاً به صورت شهود و درون بینی پدیدار می شود جذبه و الهام یعنی ارتباط با متافیزیک، یعنی خودآگاه در ناخودآگاه حل شود با جذبه الهی که می توان آن را همان نوری که شب زفاف از آسمان آمد و تغذیه حیوان به او، که از آن رهایی یافت و خود را اسیر این جنبهٔ منفی نکرد دانست. اِبال قهرمانی است که ابعاد گوناگون او کاملاً با هم درگیر می شوند به حدی که از دام های مختلفی که حتی او را به سمت مرگ می برد خود را می رهاوند. در اینجا او دائماً در حال ستیز با جنبه های منفی ناخودآگاه است. این مسیری دشوار است که شخص حتماً برای سعادت باید با سایه اش برخورد کند و همیشه هم از آن پیروز در نمی آید بلکه ممکن است شکست بخورد. هنگامی که اِبال از حيله زن آگاه شد و از آن امتناع کرد نشان دهنده رهایی و تسلیم نشدن در برابر هوی و هوس است. برای او روند فردانیت در بیرون و درون رخ داده است. فرآیند فردانیت برای موثر واقع شدن نیازمند یک پیر و فرد داناست که در این داستان سلامان، خود شخصیت اِبال و جذبه های الهی هر دو باهم این نقش را ایفا می کنند. هم چنین در اینجا کهن الگوی حیوان نماد منجی است و با بخشایش زندگی دوباره این قضیه را تصدیق می کند همین زنده ماندن او بعد از جنگ و تغذیه از حیوان نشان دهندهٔ سیر و سلوک دشوار است که در نهایت به بازآیی فرد می انجامد. دو نوع هدایت در رساندن انسان به مقصد خود وجود دارد: هدایت تکوینی و هدایت تشریعی. شاه مظهر هدایت تکوینی است. این هدایت در ذات هر انسانی نهاده شده است و بسیار نیز گره گشاست، اما محدوده هایی بر آن مترتب است. سلامان در فرایند فردانیت، تمام سازوکارهای در اختیار گرفته خود را در مسیر تعالی شخصیت اِبال فراهم می کند مثلاً او را به جنگ می فرستد، ولی در برابر موانع محیرالعقول مانند شهوت بی حد و حصر زنش، کاری از آن دیگر ساخته نیست. اینجاست که هدایت تشریعی رسالت خویش را آغاز میکند که مؤید ویژگی های آن جهانی است. (خزانه دارلو و همکاران، ۱۳۹۸).

سرانجام اِیسال با آگاهی یافتن بر سایه و جنگ همواره با آن و سرکوب کردن در این راه جان جسمانی خود را از دست می دهد و برای آلوده نشدن با این بخش پست همواره در پی اجتناب بوده است. فرایند فردانیت و به سعادت رسیدن او در این جهان خاکی اتفاق نیفتاد و او در زندگی آینده بنا به آموزه های دین اسلام زندگی سعادت‌مندی خواهد داشت.

در روانشناسی تحلیلی یونگ عرفان لاهوتی یعنی تمام آنچه که عارفان در آسمان می جویند به زمین می آورد آنچنان دیده نمی شود و به لایه های ژرف روان می فرستد و نجات دهنده را نه در اوج که در اعماق می جوید. (یاوری، ۱۳۹۶) برای همین می بینیم در این داستان اِیسال خود برای خویش سوگوراری می کند و در خود می نگرد و می خواهد خود را نجات دهد.

شیخ در داستان سلامان و اِیسال از قصه ی یوسف و زلیخا پیروی کرده است و خود شیخ هم در رساله القدر این را حس کرده و از زبان حی بن یقظان می گوید: عصمت یوسف محفوظ بود، چه برهان خداوندی را می دید و توجهی داشت و اهتمام می کرد و اِیسال به چهره پر فروغ او می نگریست و بی اختیار می گشت. یوسف همان اِیسال و حاکم یا عزیز مصر، سلامان است. زلیخا نفس اماره یا زن سلامان بود و همانگونه که برق الهی در خاطر یوسف روشن شد، مانند آن هم در قصه نوشته شیخ نمودار شد. بالاخره سپاه (یعنی حواس) از اِیسال بیرون شده و ترک او کرده اند و او آماده مرگ شده، و به کامیابی می رسد. همچنان که در پایان نیز یوسف کامیاب شد.

نتیجه گیری

این پژوهش به تفسیر اسطوره های روان شناختی و کهن الگویی داستان سلامان و اِیسال از دیدگاه یونگ و مفاهیم مرتبط با ناخودآگاه پرداخته است و نشان می دهد که چگونه شخصیت ها از میان کشمکش های درونی و بیرونی به رشد و خودآگاهی دست می یابند. سفر به دنیای درون از دیدار با لایه های فردی آغاز می شود. بنابراین همان طور که گفته شد ساحت جمعی ناخودآگاه حاوی مضامین بازمانده از حیات اجدادی است. اینکه بخواهیم انسان را مانند لوح سفیدی در بدو تولد بدانیم که شخصیت او بعد تولد شکل می گیرد با توجه به نظرات یونگ اشتباه است زیرا که نباید ظرفیت درون را نادیده بگیریم. چیزی در درون انسان وجود دارد که همه جانبه بر او اثر می گذارد و گاهی خود را نشان می دهد. ساحتی در انسان وجود دارد که همواره ما را به یاد شیطان می اندازد در واقع شری درونی که گاهی بر ما سلطه دارد در نزد یونگ این جنبه سایه نام دارد. سایه، که مجموعه ای از غرایز سرکوب شده است به همین دلیل عاطفی است. زن برادر تقریباً ارثی است که از تاریخ اجدادی به ما ارث رسیده و او به عنوان تجسم سایه، در تلاش است تا اِیسال را به سمت هوس و امیال خود بکشد. به بیان دیگر سایه تاثیر انفجارگونه بر شخصیت فرد می گذارد چرا که امیال سرکوب شده شخصی و غیرشخصی که بعضی از آنها از ابتدای تاریخ بشریت وجود داشتند ناگهانی بر ما هجوم می آورند. زن سلامان مجرای برای تجلی این میراث در این داستان است. ما برای رهایی نیازمند منجی از درون و بیرون هستیم. کسی که ما را از زندان ناخودآگاه کم کم به سوی نور رهایی بخشد. همان طور که می بینیم اِیسال هم نمی تواند خود به تنهایی چاره ای کند و برادرش و خداوند همواره همراه اویند. مبارزه با هوس و در پی شهوت جسمانی نبودن چنان در او راسخ است که به منزله یک منجی سعادت بخش برای او کارکرد دارد. تنها در صورتی که سطح روانی خودآگاه رشد بسیار داشته باشد می توانند این تضادها با یکدیگر سازش کنند. ما می دانیم که بوعلی سینا حافظ قرآن بوده و داستان حضرت یوسف مشابه این است. از طرف دیگر متأثر از افکار یونانی بوده است بنابراین تفحص در این باب که چه مشرب های ناخودآگاه بر تفسیر او از این داستان تاثیر گذاشته می تواند موضوع پژوهشی دیگر باشد.

منابع

- پورحسینی، سید ابوالقاسم ۱۳۴۷، نمط نهم اشارات و تنبیهات ابن سینا، انتشارات خانقاه نعمت الهی.
- خزانه دارلو، محمدعلی، یوسف پور، محمدکاظم، یاسری، حسین، نقدی ۱۳۹۸، بر بعد تعلیمی رویا در حکایت «آن پادشاهزاده که پادشاهی حقیقی به وی روی نمود» از مثنوی با توجه به آرا یونگ و فروید، پژوهش نامه نقد ادبی و بلاغت، سال ۸ شماره ۱.
- ستاری، جلال، ۱۳۶۸، افسون شهرزاد پژوهشی در هزار افسان، انتشارات توس.
- سجادی، ضیالدین، ۱۳۸۲، حی بن یقظان و سلامان و ابسال، انتشارات سروش.
- سجادی، جعفر، ۱۳۸۱، فرهنگ اصطلاحات عرفانی، انتشارات طهوری.
- شولنز، سیدنی ال، شولتز، ۱۴۰۳، دوان پی، نظریه های شخصیت، ترجمه یحیی سیدمحمدی، انتشارات ویرایش.
- رابرتسون، رابین، ۱۳۹۱، یونگ شناسی کاربردی، ترجمه ساره سرگلزایی، انتشارات بنیاد فرهنگ زندگی.
- ریچارد، بیلسکر، ۱۳۹۱، اندیشه یونگ، ترجمه حسین پاینده، مروارید.
- رحمانی، مهری، ۱۳۹۱، عاشقی در ویرانه های نفس (با مولانا و یونگ)، انتشارات فرهنگ بوستان.
- فورد هام، فریدا، ۱۳۹۳، مقدمه ای بر روانشناسی یونگ، ترجمه مسعود میربهاء، انتشارات جامی.
- آبرامز، فیلیپ، ۱۳۸۷، جامعه شناسی تاریخی، ترجمه غلامرضا جمشیدیها و منصوره لولآور، انتشارات دانشگاه تهران.
- محمدعلی، محمودی، ریحانی فرد، علی اصغر، ۱۳۹۱، تحلیل کهن الگویی پادشاه و کنیزک مثنوی بر اساس دیدگاه یونگ، پژوهشنامه ادب غنایی، سال دهم شماره هجدهم، بهار و تابستان.
- یونگ، کارل گوستاو، ۱۳۷۴، ماهیت روان و انرژی آن، ترجمه پرویز امیدوار، انتشارات هجت.
- یونگ، کارل گوستاو، ۱۴۰۳، انسان و سبمولهایش، ترجمه محمود سلطانی، انتشارات جامی.
- یونگ، کارل گوستاو، ۱۳۹۰، چهار صورت مثالی، ترجمه پروین فرامرزی، انتشارات آستان قدس رضوی.
- یونگ، کارل گوستاو، ۱۳۹۸، ناخودآگاه جمعی و کهن الگو، ترجمه فرناز گنجی، محمدباقر اسمعیل پور، انتشارات جامی.
- یونگ، کارل گوستاو، ۱۳۸۴، ضمیر پنهان نفس نامکشف، ترجمه ابوالقاسم اسماعیل پور، انتشارات قطره.

Carl Gustav Jung, 1960. The Archetype and the collective unconscious; Princeton univ, New York.

An Analysis of Jung's Archetype of the 'Shadow' in the Story of Salaman and Absal by Avicenna

Maryam Behnam

Master's student in Religions and Mysticism at the University of Tehran

Ali Abedi

Master's student in Religions and Mysticism at the University of Tehran

Abstract

One of the helpful methods in interpreting mystical texts is psychoanalysis, as there is a close connection between psychology and literature. In this approach, the central discussion revolves around the unconscious. Jung divides it into two dimensions: the personal and the collective. The content of the collective unconscious consists of archetypes, which signify forms in human culture that span the length of history. The collective unconscious is a psychological state composed of inherited forces throughout history, upon which consciousness or the conscious part is built. Common patterns can be observed across nations and cultures. One of the important archetypes is the Shadow, which represents the dark or animalistic aspect. In this story, it is manifested in the woman associated with Salaman. This archetype can be compared to the concept of the “nafs” (self) in Islamic mysticism within the field of anthropology. It is a force alongside the body that influences a person's motivations and actions. The seeker, with the help of a spiritual guide and intuition, seeks to be freed from its bonds. Literature is one of the fields where it manifests, as it reflects the wonders of the human soul. In this article, we will analyze the archetype of the Shadow in the story of Salaman and Absal through an analytical-interpretive approach based on library research.

Keywords: archetype" shadow" unconscious" seeker" self.